

افکار کانت

تألیف

دکتر کریم مجتهدی

استاد فلسفه دانشگاه تهران



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۶

سرشناسه: مجتهدی، کریم، ۱۳۰۹-
 عنوان و پدیدآور: افکار کانت/تألیف کریم مجتهدی.
 مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: هشت، ۳۱۲ ص.
 فروست: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۵۸۶
 شابک: 978-964-426-319-4
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Karim Mojtahedi. Kant's thoughts
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
 یادداشت: واژه نامه.
 موضوع: کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۲-۱۸۰۴ م. — نقد و تفسیر.
 موضوع: فلسفه آلمانی — قرن ۱۸ م.
 شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 رده بندی کنگره: ۷۰۲/م۲/ب۲۷۹۸
 رده بندی دیویی: ۱۹۲
 شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۵۲۵۲۲



افکار کانت

تألیف: کریم مجتهدی
 ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مدیر نشر: رحمت الله رحمت پور
 چاپ اول: ۱۳۸۶
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 ناظر چاپ: سیدابراهیم سیدعلی
 چاپ و صحافی: چاپ فرشیه
 ردیف انتشار: ۸۷-۵

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-319-4

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۳۱۹-۴

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
سالشمار زندگی کانت و ترتیب انتشار آثار عمده او.....	۱۵
آثار اولیه کانت.....	۱۹
مقاله ۱۷۷۰ کانت.....	۳۷
قسمت اول - درباره مفهوم جهان به نحو کلی.....	۴۵
قسمت دوم - در مورد وجوه تفارق امر حسی و امر عقلی به نحو کلی.....	۴۹
قسمت سوم - اصل صوری جهان حسی.....	۵۴
قسمت چهارم - اصل صوری جهان عقلی.....	۶۳
قسمت پنجم - در مورد روش مربوط به امور محسوس و معقول در ریاضیات.....	۶۷
ملاحظات در مورد نامه کانت به هرثس.....	۷۳
خلاصه متن نامه کانت به هرثس.....	۷۷
فلسفه نقادی کانت و مراحل تکوینی آن.....	۸۱
۱. مسئله نقادی.....	۸۲
۲. مفهوم نقادی فلسفه.....	۸۷
۳. طرح کتاب نقادی به نحو کلی.....	۹۱
تشابه و تفارق فاهمه و عقل بر مبنای تمایز «تحلیل» و «دیالکتیک».....	۹۷
۱. درباره «ظاهر استعلایی».....	۹۹
۲. در مورد عقل محض از لحاظ استعلایی.....	۱۰۲
الف - در مورد عقل به نحو کلی.....	۱۰۲
ب - در مورد کاربرد منطقی عقل.....	۱۰۴
ج - کاربرد محض عقل.....	۱۰۶

۱۰۸	دفتر اول: مفاهیم عقل محض
۱۰۹	قسمت اول - معانی به نحو کلی
۱۱۲	قسمت دوم - معانی استعلایی
۱۱۷	قسمت سوم - نظام معانی استعلایی
۱۲۱	مغالطات در دیالکتیک استعلایی کانت
۱۲۶	مغالطات یا نقادی علم النفس عقلانی
۱۲۸	مغالطة اول
۱۲۹	مغالطة دوم
۱۲۹	مغالطة سوم
۱۳۰	مغالطة چهارم
۱۳۱	ردیه بر نظر مندلسن
۱۳۵	روش شناسی استعلایی و نظام منضبط عقل محض
۱۳۸	فصل اول: انضباط عقل محض
۱۳۸	قسمت اول = انضباط عقل محض و ریاضیات
۱۴۱	۱. تعاریف
۱۴۲	۲. علوم متعارفه
۱۴۲	۳. براهین
۱۴۳	قسمت دوم: انضباط عقل محض در مورد اختلاف نظرها
۱۴۵	قسمت سوم: انضباط عقل محض و مسئله فرضیه‌ها
۱۴۷	قسمت چهارم: انضباط عقل محض و مسئله براهین
۱۴۹	فصل دوم: قانون عقل محض
۱۴۹	قسمت اول: هدف نهایی کاربرد عقل محض
۱۵۱	قسمت دوم: آرمان خیر اعلی
۱۵۳	قسمت سوم: درباره «ظن» و «دانش» و «ایمان»
۱۵۵	فصل سوم: ساختار معماری گونه عقل محض
۱۶۵	فصل چهارم: تاریخ عقل محض
۱۶۹	نقد قوه حکم (در زمینه زیباشناسی و غایت شناسی)
۱۷۴	حکم مبتنی بر ذوق و زیباشناسی
۱۷۵	الف - تحلیل امر زیبا

کیفیت.....	۱۷۶
کمیت.....	۱۷۷
نسبت و اضافه.....	۱۷۷
جهت.....	۱۸۰
ب - تحلیل امر والا.....	۱۸۰
ج - استنتاج حکم مبتنی بر ذوق.....	۱۸۲
د - ماهیت هنر و طبقه‌بندی هنرها.....	۱۸۲
هـ - دیالکتیک حکم مبتنی بر ذوق.....	۱۸۳
غایت شناسی.....	۱۸۴
الف - تحلیل حکم مبتنی بر غایت.....	۱۸۴
ب - دیالکتیک حکم مبتنی بر غایت شناسی.....	۱۸۶
ج - روش شناسی در احکام مربوط به خداشناسی.....	۱۸۹
هـ - خداشناسی.....	۱۹۰
«جهت‌یابی در تفکر» از نظرگاه کانت (وضع فلسفه در اواخر قرن هیجدهم میلادی در آلمان).....	۱۹۳
مراحل زمانی و موضعگیری‌های مؤثر.....	۲۰۰
کانت و توقع متورالفکران.....	۲۰۱
کانت و ژاکوبی در آن عصر.....	۲۰۲
کانت و بی‌استر.....	۲۰۴
فلسفه نقادی کانت در مقابل سه موضع دیگر.....	۲۰۵
جهت‌یابی در تفکر به سبک کانتی.....	۲۰۷
ملاحظات انتقادی و نتیجه کلی بحث.....	۲۱۰
تلخیص متن اصلی مقاله کانت: «جهت‌یابی در تفکر چیست؟».....	۲۱۷
نوشته‌های کانت در زمینه فلسفه تاریخ.....	۲۲۵
۱. در مورد اختلاف نژادهای انسانی.....	۲۲۸
۱. در مورد تنوع نژادها به نحو کلی.....	۲۲۸
۲. طبقه‌بندی نوع انسان در نژادهای مختلف.....	۲۲۹
۳. نتایج حاصل از اختلاف میان نژادها.....	۲۳۲
۴. عمل موقعی نژادهای مختلف.....	۲۳۴

۲۳۵	۲. اندیشه یک تاریخ کلی از نظرگاه سیاست جهانی
۲۳۶	- پیشنهاد اول
۲۳۷	- پیشنهاد دوم
۲۳۷	- پیشنهاد سوم
۲۳۹	- پیشنهاد چهارم
۲۴۰	- پیشنهاد پنجم
۲۴۰	- پیشنهاد ششم
۲۴۱	- پیشنهاد هفتم
۲۴۲	- پیشنهاد هشتم
۲۴۳	- پیشنهاد نهم
۲۴۴	۳- روشنگری چیست؟
۲۴۵	۴- مقاله انتقادی کانت در مورد اثر معروف هردر
۲۵۱	- جوابیه و انتقاد دیگر
۲۵۵	۵- تعریف مفهوم نژاد انسان
۲۵۸	۶- فرضیه‌هایی درباره آغاز تاریخ انسان
۲۶۳	- گرایش‌هایی که ترتیب سیر تاریخ را مشخص کرده است
۲۶۶	- آخرین ملاحظه
۲۶۸	۷- در مورد کاربرد اصول غایت‌شناسی در فلسفه
۲۷۲	۸- اختلاف میان دانشکده‌ها
۲۸۱	طرح صلح پایدار در فلسفه کانت
۲۸۶	- حقوق بین‌المللی
۲۸۸	- صلح پایدار
۲۹۵	چند نکته نهایی
۳۰۱	- فهرست اصطلاحات خارجی
۳۰۹	- فهرست اعلام
۳۱۳	- آثار دیگر مؤلف به زبان فارسی

مقدمه

کسانی که به نحو اجمالی و بدون دقت با افکار فلاسفه - اعم از شرقی و یا غربی - آشنایی پیدا می‌کنند، در بعضی موارد با سهولت بیشتری به اسارت بی‌فکری و استغنا از تفکر درمی‌آیند. گاهی آنها نه فقط از آنچه فرانسیس بیکن در بحث از موانع پیشرفت شناخت تحت عنوان مسئلهٔ بت‌ها آورده است، بی‌اطلاع نیستند، بلکه به همان دلیلی که بیکن آن بت‌ها را مذموم دانسته است، تمهیداً به خدمت آنها در می‌آیند، زیرا به تجربه بر ایشان ثابت شده است که فضل فروشی و ادعاهای ذهنی، اغلب کاربرد مسلم اجتماعی دارد و حتی چه بسا در اذهان، توهم شخصیت به وجود می‌آورد و اهمیتی ندارد که این شخصیت صرفاً کاذب باشد، زیرا نظر اصلی بیشتر مرعوب‌سازی دیگران است نه ایجاد نیاز به تأمل در نزد آنها. کسی که هیچ‌گاه خود این نیاز را واقعاً احساس نکرده است، چگونه می‌تواند «نیاز» به انتقال آن را به دیگری دریافته باشد؟! چنین افرادی نه فقط به مقابله با بی‌فکری نظر ندارند، بلکه ارزش کاربرد و جنبهٔ انتفاعی جهل مرکب را به خوبی دریافته‌اند و به منظور سوءاستفاده، در جهت تأیید آن، فعال و در کار شده‌اند. از این لحاظ، فلسفه نه فقط از بیرون، بلکه به نحوی از درون نیز با خطرهای و صدمات زیادی روبه‌رو می‌شود و شاید به همین دلیل است که کانت از لزوم نقادی عقل محض چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی صحبت به میان آورده و به عقیدهٔ او مادامی که عقل به شرایط ماتقدم امکانات شناخت واقف نشده و از انضباط درونی و اوصاف «ساختار معماری گونه»^۱ و سیر تاریخی خود اطلاع پیدا نکرده است، نمی‌تواند میزان درستی برای سنجش امور و حقایقی به دست دهد که در محدودهٔ شناخت انسان مقدور و میسر است. در هر صورت، پرداختن به کار فلسفه، به معنای اصیل کلمه، مستلزم صداقت و شهامت است و از این لحاظ فعالیت فیلسوف واقعی بسیار نزدیک به عمل هر دانشمند و

محققی است که حتی اگر شخصاً جاه طلب و مال دوست باشد، باز صحت و صلابت اصلی کار را به هر نوع انتفاع و شهرت اجتماعی زودرس - که به ترتیب کاذب نیز هست - ترجیح می دهد و دقیقاً می داند که بدون صبر و حوصله و با نتیجه گیری های شتاب زده، تحقیق و پژوهش فایده ای ندارد و آنچه از آن حاصل می شود، بسیار بی اعتبار و ناپایدار است و حتی نهایتاً موجب ننگ و شرمساری می شود. به هر حال، منظور این است که هیچ چیز بیش از سوء استفاده های ساده لوحانه از قدرت تفکر، به یک فرهنگ ریشه دار سستی صدمه وارد نمی آورد، زیرا فرهنگی که در جهت حفظ خود - خدای ناخواسته - شناخت را در حد سطحی و ریختن نگه می دارد، باز در واقع قدرت صیانت ذات خود را از دست می دهد و نه فقط دیگر تحرک و حیات پویا ندارد، بلکه خود نادانسته به عالم اموات پیوسته و به دست خود امکانات آتی خود را باطل و برباد داده است. فلسفه را اگر حتی چون هنر و علم و فن و صنعت از مظاهر ملموس فرهنگ ندانیم، باز هم به هر ترتیب نمی توانیم انکار کنیم که فلسفه کلاً به نحوی جنبه فرهنگ مضاعف دارد و بدون آن ذهن انسان به هیچ یک از این زمینه ها اشراف واقعی پیدا نمی کند و اطلاعات به دست آمده، به شعور و آگاهی و از آن مهم تر به خود آگاهی مبدل نمی شود و امکان ارزیابی و قضاوت صحیح نیز - حتی بطور بطنی و تدریجی - حاصل نمی آید. از این لحاظ، فلسفه جای هیچ رشته ای را نمی گیرد؛ ولی اگر آنها - به نحو خود جوش و یا به مرور با تأمل و تأنی - با فلسفه همراه و متوازی نشوند، دیگر از حد ابتدایی فراتر نمی روند و اگر حتی مورد استفاده و مصرف قرار گیرند، باز قدرت فرهنگ سازی و ممانعت از انفعال در مقابل رخداد های خارجی را نخواهد داشت و عملاً تقابلهای پیش بینی نشده در تشنج های درونی آنها انعکاس خواهد یافت و در چنین جامعه ای، هیچ گاه تعادل روحی برقرار نخواهد شد. در هر صورت، گاهی به نظر می رسد که در نزد ما، تعلیمات فلسفی از مرز بسیار نا امن موضع گیری های کاربردی شتاب زده ولی غیر علمی، فراتر نمی رود و برای رسیدن به جنبه های واقعاً تخصصی و دانشگاهی به لحاظی، هنوز راه بسیار طولانی پیش روی خود داریم. البته مسلم است که این مسئله فقط به نحو انحصاری در مورد فلسفه مطرح نمی شود بلکه احتمالاً کل تعلیمات از این نوع آسیب ها در امان نمانده است و به همین سبب شاید در درجه اول به نوعی آسیب شناسی دقیق - کمی و کیفی - در مورد همین افکار در وضع کنونی فرهنگ و

تعلیمات خود نیاز داشته باشیم.

از طرف دیگر، در هر صورت، این راهم باید دانست که در نزد متفکران بزرگ، قلمرو تحقیقات و زوایای مختلف ذهنی آنها عملاً بسیار وسیع تر و حتی ناشناخته تر از آن است که نهایتاً بتوان کل افکار آنها را از همان وهله اول، در مجموعه ای از گفته های آنها خلاصه کرد و به این ترتیب عقل جوینده آنها را به سهولت به عقل موضع گیرنده آنها محدود و مقید دانست. آنچه مشخصه یک نظام بزرگ فلسفی است، در درجه اول دعوت ضمنی ولی مستمر به تحقیق و تفحص است و در مطالعه این نوع آثار اگر به این جنبه توجه کافی نشود، خواننده احتمالی نه فقط نتیجه ماحصلی به دست نخواهد آورد، بلکه عملاً دچار آن نوع توهمی خواهد شد که معمولاً در اثر انتقال ناخود آگاه جهل بسیط به جهل مرکب به وجود می آید و «می دانم... می دانم!...» های عجولانه را جایگزین اراده به دانستن می کند. به دیگر سخن، در چنین مواردی نه فقط شخص در موضع انفعالی خود با تکرار صوری و طوطی وار مطالب، هر نوع شناخت محتوایی را از دست می دهد، بلکه اصلاً متوجه نمی شود که در رشته فلسفه، تحقیق و تفحص در درجه اول همان تعمق و حفظ استمرار آن است و اگر این جنبه از رشته فلسفه سلب شود، به حقایق آن، صدمه وارد می آید و کاربرد آن نیز دیگر مقبول واقع نمی شود. از این لحاظ، با صراحت می توان گفت که مثلاً کانت و یا هر فیلسوف واقعاً مطرح دیگر، به این جهت بزرگ نیستند که احتمالاً مورد تأیید ما قرار می گیرند، بلکه شاید به این سبب بزرگ هستند که با وجود مخالفت به حق ما با آنها - و شاید هم به همین جهت - باز ما را نه فقط در مورد افکار خود به تفکر و تأمل وامی دارند، بلکه کلاً افق ذهنی ما را وسعت می بخشند و موضع شخصی خود ما را نیز عمیق و غنی می سازند.

به هر ترتیب، اگر نتایجی که فلاسفه از تفکرات خود به دست می آورند، همیشه زیر سؤال می رود و گویی اگر تحقیق ادامه پیدا نکند، مطالب به انحراف می گریند، در عوض جنبه آموزشی کار همیشه موثر واقع می شود و مورد استفاده قرار می گیرد، به نحوی که حتی - شاید با اندکی افراط گویی - بتوان عنوان کرد که بدون این جنبه، هیچ آموزشی - حتی اگر از نوع عملی آن باشد - به نتیجه واقعاً مطلوب و درخور توجه منجر نمی شود و مفید فایده نیز قرار نمی گیرد. این موضوع در آسیب شناسی هایی که به طور کلی در روش ها و نحوه تعلیم و تربیت در ایران می شود، باید دقیقاً مورد نظر باشد، مسئله ای که

البته با افزودن چند واحد درس فلسفه به رشته‌های مختلف حل نمی‌شود و محتاج نوعی بازنگری کلی نه فقط در متون درسی، بلکه همچنین در نحوه تدریس و در اهدافی است که به‌طور رسمی اعلام می‌شود، در غیر این صورت حتی با هشیاری و تدبیر نمی‌توان در جهت اعتلای کلی فرهنگ جامعه و تأمین قدرت همه‌جانبه آن در آینده موفقیتی به‌دست آورد. نهایتاً فقط فکر اصیل - آزاد و غیرمشروط - است که آینده‌ساز است، حتی اگر این آینده از ابتدا قابل تعریف نبوده باشد، که اغلب نیز چنین است.

سال ۲۰۰۴ میلادی در تمامی جهان، دویستمین سال پس از وفات کانت اعلام شده بود که به این مناسبت افزون بر کتاب‌ها و مقالات زیادی که در اغلب کشورها انتشار یافت، جلسات بحث و گفت‌وگو و همایش‌هایی دایر و حتی در ایران سه همایش بین‌المللی چند روزه در نیمه دوم سال ۸۳ تشکیل شد که صرف‌نظر از ارزش و اعتبار آنها، نشان مسلمی از توجه به فلسفه در حوزه‌ها و مراکز علمی و آموزشی مملکت ما بود، خاصه اگر مشارکت همه‌جانبه دانشجویان را نیز در نظر بگیریم. از آنجا که نگارنده، افزون بر درس‌هایی که بیش از سی سال پیش در کلاس‌های متعدد و در مقاطع مختلف تحصیلی - حتی بعد از بازنشستگی - در مورد فلسفه کانت تدریس می‌کند، اگر در برگزاری و برنامه‌ریزی این سه همایش، دخالت مستقیمی نداشته، در عوض با سه عنوان کاملاً متفاوت، در هر سه آنها شرکت و سخنرانی کرده است. در اینجا بدون اینکه به‌هیچ وجه نظر به ارزیابی محتوایی بحث‌ها در آن جلسات باشد و یا حتی فقط بخواهیم در مورد دستاوردها و یا نواقص آنها صحبت کنیم، ناگزیر به‌سبب تمهیدات شغلی، از این موقعیت‌ها برای جلب نظر عامه به تفکر و فلسفه و خاصه با اطلاع از ناکافی بودن اطلاعات کسب شده، مثلاً در مورد فیلسوفی چون کانت، مطالبی را می‌آوریم. همان‌طوری که از فحوای کلی این مقدمه برمی‌آید، در فلسفه ترس از ناشناخته‌ها نه فقط اعتبار آنچه را که دانسته تلقی می‌شود، تضمین نمی‌کند، بلکه افزون بر اینکه سلامت آن را زیر سؤال می‌برد، موجب آلودگی و حتی انحراف آن نیز می‌شود. در واقع تفکر فیلسوف واقعی از گفته‌های او فراتر می‌رود و بر این اساس است که امکانات اصلی نظرگاه او شناخته می‌شود و - همان‌طور که اشاره شد - در گوشه و کنار نوشته‌ها و حواشی آنها، مطالب بسیار زیادی است که معمولاً به‌عنوان فرعی و کم‌اهمیت کنار گذاشته می‌شود و شخص به خود اجازه می‌دهد صرفاً به یادآوری چند مطلب کلی

شناخته شده اکتفاء کند و حتی گاهی عدم اطلاع خود را از جزئیات - که در واقع اصلاً جزئی هم نیستند - به بهانه احتراز از فضل فروشی و اطالۀ کلام و یا چه بسا به سبب «ضیق وقت» پرده پوشی می کند و چون بارها بر همین نکته تأکید می دارد، دیگر اعتمادی به بقیۀ گفته های او نیز باقی نمی ماند، زیرا اغلب اوقات، او عملاً در بحر طویل و «لفظ پرانی طوماری» خود برخلاف ادعای ظاهری، چندان هم نگران «ضیق وقت» و حوصلۀ مستمعین و خوانندگان نیز نیست.

به هر ترتیب، به نظر می رسد که در زمینه آشنایی بیشتر با افکار کانت، افزون بر آثار مشهور او در مورد سه نقادی اصلی که میان سال های ۱۷۸۱ تا ۱۷۹۰ میلادی چاپ و انتشار یافته است، بی آنکه الزاماً و انحصاراً در همان مقطع خاص تاریخی آماده شده باشند، باید همچنین به آثار زیاد دیگری نیز رجوع کرد که نه فقط قبل و یا بعد از آن دوره نوشته شده، بلکه گاهی کاملاً با دوره نقادی مقارن نیز بوده است و به نحوی، گذر مسائل مربوط به علم را به اخلاق و مسائل اخلاق را به هنر نشان می دهد، با اینکه کانت در میان آنها به نوعی تقطیع مسلم قایل بوده و هیچ گاه تصور نمی کرده است که علم در اخلاق و اخلاق در هنر مستقیماً مؤثر و دخیل بوده باشند، تا حدی که جهت کار یکدیگر را تعیین کنند. به طور کلی هر کس که بخواهد در معنای عمیق فلسفۀ نقادی تأمل بیشتری بکند، باید به ناچار با این نوشته های مقارن نیز آشنایی کافی داشته باشد تا با کشف بیشتر انگیزه های احتمالی کانت، کاربرد اصلی روش استعلایی او را به نحو انضمامی تر در موارد خاص مصداقی آنها دریابد و با عمق بیشتر در جمع بندی و تألیف کلی فلسفه او نظر نسبتاً صائبی پیدا کند و یا از امکان تفسیرهای متفاوت سردر بیاورد، حتی اگر هیچ یک از آنها به تمامه مورد پسند او نباشد. با این حال، در هر صورت، متخصص فلسفۀ کانت - به هر درجه ای از درجات که باشد - باید به درستی به رابطۀ درونی میان مطالب و آنچه که در کل نظام فکری این فیلسوف «ساختار معماری گونه» نامیده می شود، توجه کند و فراموش نکند که خود کانت نیز در بحث های خود از این رهگذر، سیر تاریخی امور فکری را با سیر منطقی و عقلی آنها توأم کرده و به نحوی آن را در جهت توجیه فلسفۀ نقادی خود به کار برده است.

البته، از طرف دیگر، همچنین می توان تصور کرد که این نوشته های کوچک در حد خود استقلال درونی نیز دارند و صرف نظر از موقعیت و شرایط معین فرهنگی و

اجتماعی که کانت را به تحریر آنها وادار کرده، حاوی بعضی از مطالب خاص نیز هستند که در مواردی می توان آنها را به عینه - حداقل از لحاظ فهم بیشتر مسائل - مورد استفاده مستقیم قرار داد. از این لحاظ شایان ذکر است که در هر صورت ذهن کانت - مثل اغلب منورالفکران قرن هیجدهم - به شناخت دایرة المعارفی عمیقاً گرایش انکارناپذیر داشته است که در مجموعه آثار او - اعم از مفصل و یا مختصر - به چشم می خورد؛ البته با این توضیح که در این گرایش، ضمن اینکه سعی بر این بوده است که دامنه شناخت هرچه بیشتر گسترش داده شود و گاهی به همین منظور در آنها صرفاً به مشاهدات تجربی و توصیف طبیعی اکتفا شده، با این حال مسلم است که کلاً از بعضی اندیشه های سطحی مبتذل و تکرار شعارهای متداول مورد پسند در آن عصر - خاصه به سبک دایرة المعارف نویسان فرانسوی - کاملاً خودداری شده است، بی آنکه از طرف دیگر شباهتی با کار هگل در نوشتن دایرة المعارف علوم فلسفی براساس جدل منطقی و دیالکتیکی پیدا کرده باشد. در مجموع به نظر می رسد که احتمالاً بتوان میان فلسفه استعلایی و روش های صرفاً تجربی و توصیفی مطابق سنت های انگلیسی، نوعی تعادل پیدا کرد که یکی از ممیزات کلی بعضی از آثار کانت است.

با توجه به تنوع غیرمنتظره مطالب در نوشته های کوتاه کانت در دوره های مختلف، خواننده احتمالی این آثار نه فقط از وسعت شناسایی این متفکر و دامنه کنجکاوی های او دچار شگفتی می شود، بلکه به سهولت نمی تواند باور کند که کانت چگونه توانسته است این همه اطلاعات را که حاوی جزئیات دقیق زیادی نیز هستند و معمولاً با مشاهده و رؤیت مستقیم به دست می آیند، براساس اسناد مکتوب و کتاب ها و یادداشت های دیگران جمع آوری و جمع بندی کند، خاصه که او - همان طور که می دانیم - هیچ گاه از شهر کوچک کنیگزبرگ - محل تولد خود - خارج نشده و به سفر هم نرفته است. در هر صورت، این فیلسوف که تا حدودی نیز به نوعی «اصالت معنی»^۱ گرایش دارد، با دقت و علاقه در مورد تاریخ طبیعی و جانداران و زمین شناسی و جغرافیای انسانی و مشخصات جسمانی نژادها و رابطه خاص هریک با محیط زیست خود و فرهنگ های محلی آنها به مطالعات وسیعی پرداخته و در این موارد افزون بر جمع آوری اطلاعات

کمی، به نظریه‌های خاص عمومی - صرف نظر از اعتبار آنها - نیز دسترسی پیدا کرده است.

رابطه کانت با دانشگاه کنیگزبرگ درخور تأمل است، زیرا افکار او را در دوره‌های مختلف زندگی وی نمی‌توان درست ارزیابی کرد، مگر اینکه او را صرفاً یک «فیلسوف - معلم» و یا «معلم - فیلسوف» و حتی بیش از این، یک «استاد - دانشجو» به حساب آورد؛ به نحوی که با جرات می‌توان گفت که کانت از طریق تدریس و آن هم به مرور و بسیار بطیء به جنبه‌های مختلف ذهن خود پی برده و از این لحاظ اگر عملاً موجب شهرت دانشگاه کنیگزبرگ شده، خود نیز مدیون آن مرکز تعلیماتی بوده است، آن هم، هم به عنوان دانشجو و هم به عنوان استاد. کانت بعد از ولف از اولین آغازگران یک سنت بسیار مهم تعلیماتی است؛ سنتی که با توجه به امکانات ذهنی بشر، با بسط تعلیمات رسمی، امکانات حیات آتی بشر در آن جست‌وجو می‌شود. توضیح اینکه فلاسفه سرشناس قرن هفدهم اروپایی نه فقط هیچ‌یک در واقع مدرس رسمی نبوده‌اند، بلکه اغلب موضع ضد مدرسی داشته‌اند. مثلاً فرانسویس بیکن که از بت‌هایی صحبت کرده است که در مجالس درس قد علم می‌کنند و مانع از پیشرفت تحقیقات می‌شوند و یا دکارت که - با وجود تعلیماتی که در مدرسه یسوعی لافلس دیده بود - باز هم در کل، آن نوع دروس را در مظان تردید قرار می‌دهد و از بحث‌های جدلی گریزان است و به جای آن به برهان ریاضی متوسل می‌شود که برخلاف قیاس صوری نتایج آن هیچ‌گاه در مقدمات آن مندرج نیست و عملاً از این رهگذر به مراتب بر قدرت اکتشاف ذهن افزوده می‌شود. همچنین لایب‌نیتس هم با اینکه به تعلیمات نوع مدرسی بی‌علاقه نبوده، عملاً - شاید به علت اشتغال سطح بالای دولتی و یا به سبب کنجکاوی‌های بی‌حد و حصر شخصی خود و نیاز مدام به تحقیقات آزاد - هیچ‌گاه به تدریس تمایل نداشته و به نحو رسمی به آن نپرداخته است. حتی اسپینوزا افزون بر اینکه دعوت دانشگاه معتبری چون هیدلبرگ را برای تدریس نپذیرفته، بارها به عناوین مختلف اعلام کرده است که تدریس می‌تواند مخل پیشرفت و ارتقای علمی شخص باشد و حتی می‌توان آن را نوعی جاه‌طلبی دانست که انسان را اسیر دیگران می‌کند و امکان دستیابی به حقایق را بیش از پیش کاهش می‌دهد.

در قرن هیجدهم، فلاسفه حتی ادعای بیشتری داشتند؛ و خاصه در فرانسه اکثر

آنهايي که خود را فیلسوف می‌نامیدند، درواقع به منورالفکرانی مبدل شده بودند که به تصور خود نبض فرهنگی و سیاسی جامعه را دراختیار داشته و درجهت اشاعه علم نیوتنی و علم‌النفس جان لاک و آرمان‌های نظام سیاسی جمهوری، فعالیت می‌کرده‌اند و اغلب آنها یا به سازمان‌های خاصی از نوع فراماسونی وابسته بوده‌اند و یا در هر صورت به‌نحو انفرادی و یا جمعی با افکار سنتی به شدت مخالفت می‌کرده‌اند، تا حدی که چهره‌های درخشانی چون افلاطون و ارسطو از گزند انتقادهای آنها مصون نمی‌مانده است. درواقع در قرن هیجدهم است که فلسفه، با کریستیان ولف به دانشگاه‌ها بازگشته است؛ هرچند که افکار این فیلسوف از یک طرف به‌هیچ‌وجه ظرافت و عمق نوشته‌های لایب‌نیتس را که قبل از او بوده است ندارد و از طرف دیگر هرگز تعلیمات او در توسعه ابعاد ذهنی انسان به درجه آثار کانت و هگل که بعد از او بوده‌اند، نمی‌رسد، به‌هرترتیب از لحاظ تاریخ تحول فلسفه غربی - خاصه در آلمان - حائز اهمیت زیادی است. ولف، افزون بر تنظیم اصطلاحات فنی خاصی که مورد نیاز فلاسفه بوده است، با سبک نگارشی که گاهی بسیار مغلق دانسته می‌شود - به دو زبان آلمانی و لاتینی - درمورد کل مسائل فلسفی و در تمامی زمینه‌ها به تحلیل‌های دقیق و به طبقه‌بندی جدولی مطالب و مسائل پرداخته است، ولی چون از این لحاظ نوعی افراط‌کاری در نوشته‌های او دیده می‌شود، امروزه دیگر آثار او کمتر مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد. بااین حال، مسلم به نظر می‌رسد که بعد از ولف در کل غرب، فلسفه نه فقط - اندکی به سبک قرون وسطی - یکی از مشخصات اصلی دانشگاه‌ها شده، بلکه گاهی هر دانشگاهی به سبب فلسفه خاص خود شهرت یافته و همین شاخص کلی فعالیت دانشگاهیان آن محل به حساب آمده است. اگر در فرانسه به سبب تمرکز تعلیمات تخصصی در شهر پاریس، این موضوع کمتر به چشم می‌خورد، در عوض در آلمان به دلیل عدم تمرکز تعلیمات و تخصص‌ها، هر دانشگاهی گرایش‌های فکری خاص خود را پیدا کرده است، بدون اینکه خود آن محل کوچک‌ترین تأثیر واقعی در تحول فلسفه داشته باشد. آیا بدون ولف شهر هال که درس‌های او در آنجا تدریس می‌شده است، از لحاظ تاریخ فلسفه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ همین استدلال را به عینه درمورد کانت و شهر کوچک کینیگزبرگ و درباره هگل و شهر ینا و یا در قرن بیستم درخصوص هیدلبرگ و شهر فرایبورگ کاملاً صادق می‌توان دانست. در هر صورت، یکی از اوصاف اصلی فلسفه در عصر معاصر همین است که

ضمن اینکه یک محصول انحصاراً دانشگاهی است، عامل اصلی ارتقای سطح علمی متخصصان و خاصه افزایش قدرت پژوهشی آنها و به نحو کلی تر اشاعه و گسترش فرهنگ در جامعه است. از این لحاظ، فلسفه نه فقط ضابطه و میزان تعیین کننده اعتبار دانشگاه هاست، بلکه حتی می توان گفت که بیشتر از طریق آن است که احتمالاً بتوان میزانی برای تعیین درجه آگاهی یک جامعه نیز به دست آورد.



خوانندگانی که با آثار قبلی نگارنده آشنایی دارند، احتمالاً توجه خواهند داشت که کتاب حاضر، نه فقط اولین تحقیقی نیست که او درباره کانت و فلسفه او به نگارش درآورده، بلکه افزون بر یک کتاب مستقل درباره «فلسفه نقادی» که طی سال های متمادی - با وجود نواقص آن - تاحدودی هم با اقبال دانشجویان رشته فلسفه روبه رو بوده و یک کتاب کوچک در مورد «کانت از نظرگاه هیدگر»، همچنین بیش از بیست مقاله در مورد جنبه های مختلف تفکر کانتی، به نحو پراکنده در مجلات معتبر فرهنگی و یا در آثار قبلی خود، چون نگاهی به فلسفه های جدید و معاصر غرب و فلسفه و غرب و در فلسفه و تجدد^۱ منتشر کرده است. طبیعی است که در عرض بیش از نیم قرن آشنایی با افکار کانت و به سبب سال های متمادی تدریس فلسفه او در مقاطع مختلف دانشگاهی، با اینکه تصور نگارنده بر این است که به مرور تاحدودی بر تخصص او در این زمینه افزوده شده، در هر صورت اطلاعات او - خوشبختانه - به آن درجه از کمال نرسیده که دیگر نیازی برای مطالعه بیشتر باقی نمانده باشد.

در هر صورت این نیاز را نباید منفی تلقی کرد، بلکه برعکس همین خود یکی از تعالیم اصلی سازنده ای است که می توان از فلاسفه واقعی کسب کرد؛ یعنی علاقه و شوق برای ادامه پژوهش و حفظ استمرار تفکر. اگر چنین نتیجه ای حاصل نیاید، باید مطمئن بود که احتمالاً «إِنْ قُلْتُ» و اشکالی در کار بوده و روح فلسفی به معنای درست کلمه نه به ادراک درآمده و نه مورد تعقل واقع شده است.

منظور اینکه توجه به یک فیلسوف باید نه الزاماً به سبب تمایل به افکار او باشد و نه به جهت اراده به طرد آنها. توجه به افکار هیچ فیلسوفی جدا از حب محض حکمت،

معنی ندارد و هیچ عامل دیگری نمی‌تواند اصالت این نوع تحقیقات را تضمین کند؛ نفس فلسفه در هر صورت به نحو تام فراتر از افکار هر فیلسوف معینی می‌رود، حتی اگر او - به مانند کانت - از بزرگ‌ترین چهره‌ها در میان آنها باشد.

فلسفه فراروی و عدم اکتفا به آن چیزی است که ظاهراً شناخته شده است ولی باز باید مورد تفحص قرار گیرد، به همان نحوی که تعقل نیز در واقع جست‌وجوی امکانات جدید عقل و توسع آن و باز به همان صورتی که آزادی نیز - افزون بر نوعی مهار کردن گرایش‌های گزافی رفتاری - نهایتاً جست‌وجوی همه‌جانبه‌آزادسازی و آزادگی است. آرمان‌های وجودی انسان که گویی به معنای افلاطونی کلمه، زیر سایه امر نامتناهی، تمثّل می‌یابند، در تفکر فلسفی انعکاس دارند و بدون این آرمان‌ها، انسان از امکانات ارتقایی فرهنگی و روحی خود محروم می‌ماند و جامعه انسانی نیز دچار عدم تحرک و از آن بدتر ظلمت می‌شود. با این حال، به قول هگل، باز در همین نوسانات سایه و روشن فضای خاکستری رنگ - شاید در لحظات ابتدایی ما قبل صبحگاهان و یا شامگاهان - است که امکان پرواز پرنده حکمت و اوج‌گیری آن فراهم می‌آید و به تحقق آن امیدوار می‌توان بود. گویی آنچه به لحاظی بالقوه می‌نموده است، دیگر به صورت بالفعل از حالت کمون به منصه ظهور خواهد رسید. فلسفه، حیات فرهنگ است و فیلسوفان بزرگ اطبایی هستند که در حفظ سلامت آن کوشش دائم دارند و مسئولیت دوام و قوام آن را به عهده می‌گیرند و از این لحاظ تفکر آنها در کل تجلیات فرهنگی انعکاس می‌یابد و بدون اینکه بتوان اصالت هریک از جنبه‌های متفاوت روحی انسان را زیر سؤال برد و یا یکی را الزاماً به دیگری مؤول ساخت، باید از طریق تفکر و تعمق در هریک و در مجموع آنها استحکام بنیادی به وجود آورد و در نتیجه به شرایط مساعدی دست یافت که برای سلامت و شکوفایی آنها لازم است.

به نظر می‌رسد که در قرن هیجدهم، اصول روشنگری و متورالفکری به نحو بسیار خاصی مطرح است و علم و فلسفه نیز به معانی جدیدی به کار می‌روند خاصه از لحاظ روش‌های تحقیقی و تعمیم آنها به کل مسائل اعم از طبیعی و یا روحی و اعتقادی، آن هم به صورت متحدالشکل و دایرةالمعارف‌نویسی. گویی نه فقط از پیروزی فرهنگ غربی بلکه به معنایی که امروزه بیشتر رایج شده است، باید از پایان تاریخ خبر داده شود و عملاً بقیه فرهنگ‌ها محکوم و مقهور تلقی و زوال سرنوشت آنها نیز باید رسماً اعلام شود. با

نتایج مادی انکارناپذیری که در عصر جدید - خاصه به سبب انقلاب صنعتی در انگلستان - حاصل شده، هر نوع موضع‌گیری نوع دیگر عبث دانسته می‌شود و عملاً امکان انتخاب راه دیگری باقی نمی‌ماند.

کانت در هر صورت به عصر روشنگری تعلق دارد و افکار او نه فقط با توجه به طبیعیات نیوتن و علم‌النفس لاک و گفته‌های هیوم شکل گرفته، بلکه افزون بر تأمل و دقت در آثار لایب‌نیتس و ولف، او همچنین از آثار ولتر و دیدرو و نویسندگان دایرةالمعارف به سبک فرانسوی و حتی از گزارش‌ها و تفسیرهای خانم شاتله - دوست ولتر - درمورد فیزیک نیوتن و خاصه از افکار روسو کاملاً مطلع بوده و به معنایی سعی داشته است درباره کلّ این نظریه‌ها به نوعی جمع‌بندی واحد دست بزند و صورت منسجم و مضبوطی از فلسفه عصر جدید را عنوان کند. کانت فیلسوف تجدد است و در این مورد هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌توان داشت، ولی در ضمن آنچه در سنت فکری او حائز اهمیت فوق‌العاده است، فقط این نیست که او بر اصول حاکم بر عصر روشنگری تأکید داشته، بلکه همچنین از این لحاظ است که او با فلسفه استعلایی خود، امکان تجسس‌های نوع دیگری را نیز فراهم آورده است. به این جهت با اطمینان می‌توان گفت که اکثر فلاسفه بزرگ بعدی - حتی آنهایی که به نحو تام درمقابل او موضع گرفته‌اند - مفسران افکار او هستند. کانت عملاً حتی اگر خواسته باشد پایان تاریخ فلسفه را اعلام دارد - که البته پایان تاریخ به معنایی جز پایان فلسفه نمی‌تواند باشد - درواقع آینده آن را عمیقاً تأمین کرده است. آنچه در آن عصر آینده تفکر تصور می‌شده، فلسفه تحصّلی اگوست کنت در قرن نوزدهم و مکتب راسل در قرن بیستم نبوده، بلکه همان فلسفه استعلایی کانت بوده، آن هم نه الزاماً با نتایجی که خود کانت از آن گرفته است. فلسفه‌های استعلایی بنابر ماهیت خود، خواه‌ناخواه عمیقاً عدم پایان تاریخ را اعلام و افق‌های آتی را به روی عالم بشری باز نگه می‌دارند. پایان‌ناپذیری آرمان‌های عمیق انسان، بهترین دلیل برای عدم پایان تاریخ است.

با توجه به مطالبی که گفتیم، کانت در سیر تحول فلسفه غرب و حرکت استمراری فرهنگ انسانی به طور کلی، جایگاه بسیار خاصی دارد و بدون شک از این لحاظ - شاید خود ناخواسته - نقطه عطفی در تحول افکار به حساب می‌آید. فلسفه او اگر انتهای دوره‌ای را اعلام می‌دارد، برای این است که درواقع امکان آغاز عمیق‌تری را برای آن

پیش‌بینی می‌کند، زیرا اگر تصور مبهمی هم از تجدد داشته باشیم، به ناچار باید تجدد جوهری آن را نیز به عنوان پیش فرض در ذهن خود بپذیریم.

در انتهای این مقدمه لازم به نظر می‌رسد که اندکی نیز در معرفی فصول مختلف کتاب حاضر مطالبی آورده شود:

در ابتدا، زندگینامه کانت و مقاطع مهم تاریخ آن به اختصار به صورت سالشمار آورده شده ولی در عوض فهرست آثار اولیه او که معمولاً در کتاب‌های آموزشی کمتر بدان توجه شده، با تفصیل بیشتر و با اشاراتی به اهمیت خاص بعضی از آنها، توضیح داده شده است. مقاله معروف ۱۷۷۰ و نامه به هرتس که در هر دو کانت به نحوی از مقدمات لازم برای فهم فلسفه نقادی و از فراز و نشیب تفکراتش در موقع آماده‌سازی آن صحبت می‌کند، همراه با خلاصه‌ای از متون اصلی کانت، حتی المقدور تحلیل و تلخیص شده است. چند بحث زیربنایی در مورد فلسفه نقادی با عنوانی چون «فلسفه نقادی و مراحل تکوینی آن»، «تشابه و تفارق فاهمه و عقل بر مبنای تمایز تحلیل و دیالکتیک»، «مغالطات در دیالکتیک استعلایی»، «روش‌شناسی استعلایی» که تماماً بر اساس متون اصلی کانت مطابق با کتاب نقادی عقل محض نوشته شده و در درجه اول نظر بر این بوده است که در بیان مطالب پیش از پیش جنبه تخصصی حفظ شود و مسائل ظاهراً جزئی ولی در واقع زیربنایی از قلم نیفتد و عنداللزوم از بعضی از بدفهمی‌ها و توهمات رایج جلوگیری به عمل آید. در انتهای این قسمت، با تفصیل بیشتر حول و حوش مقاله معروف کانت تحت عنوان «جهت‌یابی در تفکر چه نامیده می‌شود؟» به نحو همه‌جانبه صحبت و خلاصه‌ای نیز از آن آورده شده است.

از طرف دیگر، باینکه در فهم موضع کلی کانت، بحث عقل عملی و اخلاق در درجه اول اهمیت قرار دارد، از آنجا که نگارنده درباره این مسایل در آثار قبلی خود مطالب زیادی آورده، در اینجا مستقیماً به آنها پرداخته نشده، در عوض با بحث کوتاهی در «نقد قوه حکم - زیباشناسی و غایت‌شناسی» عملاً نه فقط به وجوه تمایز حکم از لحاظ شناخت و دستور اخلاقی غیرمشروط و تنجیزی اشاره شده، بلکه در این فاصله جایگاه زیباشناسی و خاصه غایت‌شناسی نیز تا حدودی تحلیل و مشخص شده است.^۱ در

۱. نگارنده در نظر دارد - اگر عمری باقی بماند - در آینده با تفصیل بیشتری در مورد هنر از نظرگاه کانت بحث و بررسی کند.

قسمت بعدی، یک سلسله از نوشته‌ها و مقالات مختلف کانت که تا حدودی به انسان‌شناسی و فلسفه تاریخ مربوط می‌شود، مستقیماً از متون اصلی کانت، خلاصه و بحث شده است. همچنین، افکار کانت در مورد صلح پایدار و مسئله تعارض اخلاق و سیاست به نحو مستقل تحلیل شده است.

همان‌طور که از این توضیح مختصر پیدا است، کتاب حاضر برای کسانی که می‌خواهند با افکار کانت آشنایی اجمالی پیدا کنند، نوشته نشده است و برای مطالعه و استفاده از آن به هر ترتیب، خواننده احتمالی باید از قبل مطالب کلی در مورد کانت و فلسفه او بداند و یا حداقل طبق مدارج تحصیلی دانشگاهی در مقطع کارشناسی فلسفه، مطالبی در این زمینه شنیده باشد و الا نه فقط استفاده واقعی از این کتاب نخواهد کرد، بلکه احتمال دارد در فهم کلی مطالب و در نحوه ترتیب اصولی آنها، دچار اشکال شود و به همین سبب به مرور در مورد نفس تأمل و تفکر نیز - همان‌طور که به کرات دیده شده است - نوعی بدبینی در او به وجود آید و کاملاً نقض غرض شود. منظور اینکه کتاب حاضر با اینکه به نحو محض درسی نیست - آن هم در حد مبتدیان - در هر صورت به عنوان کمک درسی و جنبی می‌توان از آن استفاده کرد، به شرطی که البته شخص با مقدماتی آشنا و با فلسفه انس و الفت داشته باشد.

از طرف دیگر، مسلم است که کتاب حاضر - علی‌رغم عنوان آن - کل افکار کانت را شامل نمی‌شود، با اینکه به نظر نگارنده خطوط ارتباط منطقی افکار این فیلسوف را تا حدودی نشان می‌دهد و حتی المقدور مقاطع زیربنایی تفکر او را روشن و نمایان می‌کند. البته کلاً فراموش نمی‌توان کرد که محوریت اصلی تفکر کانتی، همان فلسفه نقادی و زیربنای نهایی «روش» او، همان جنبه «استعلایی» است.

در کل قسمت‌ها، اکثر اصطلاحات فنی به زبان فرانسه آورده شده و کلمات غیرفرانسوی چه در زیرنویس‌ها و چه در فهرست انتهایی، مشخص و معین شده است و در انتهای هر قسمت، فقط از کتاب‌هایی نام برده شده که به نحو مستقیم از آنها استفاده شده است.

در خاتمه لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر مهدی گلشنی - مدیر محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - که در طی سال‌های متمادی مشوق نگارنده بوده‌اند، نهایت تشکر و قدردانی را داشته باشم و از خداوند متعال طول عمر و درجات عالی

علمی و فرهنگی را برای ایشان خواستار شوم. در ضمن، مراتب تشکر خود را تقدیم جناب آقای رحمت‌الله رحمت پور - مدیر محترم انتشارات - می‌کنم که از هیچ کمک لازمی برای چاپ کتاب دریغ نکرده‌اند. نیز از آقای سیدجلیل شاهری لنگرودی نهایت تشکر را دارم؛ خاصه که در کار ویراستاری این کتاب، با وجود مراتب دوستی فیما بین، ایشان از دقت و مشکل‌پسندی سازنده خودداری نکرده‌اند. همچنین از خانم طیبه اسماعیلی که با صبر و حوصله همیشگی خود حروف‌نگاری این نوشته را برعهده داشته‌اند و از خانم فاطمه آقاچانی که صفحه‌آرایی این کتاب را انجام داده‌اند و بالآخره از تمامی همکاران و کسانی که به نحوی در کارهای مربوط به این کتاب مؤثر بوده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم.